



مجموعہ شعری
علیرضا حسینی

بہارِ حیدر



شکستِ روایت



مجموعہ شعر

علیرضا حسینی



● شکستِ روایت

● علیرضا حسینی

● حروفچینی: W.IBM تلفن: ۰۲۶۱ - ۲۳۱۹۲۶

● لیتوگرافی: پام مهر

● چاپ: چاپخانه ۱۱۰

● چاپ اول: بهار ۱۳۷۷

● تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

● حق چاپ محفوظ است

انتشارات تهران صدا: کوی نصر (گیشا)، کوچه ۳۶، شماره ۱۷

تلفن: ۸۲۶۹۲۸۱ - ۸۲۶۸۷۸۲ فاکس: ۸۲۷۶۴۴۳

شابک: ۸ - ۰۸ - ۶۴۱۱ - ۹۶۴ 8 - 08 - 6411 - 964

نام	تعداد
-----	-------

فهرست

صفحه	عنوان
۵	جبر جبرکی می خواند ...
۶	در خیابان های خلوت ...
۷	کودک ...
۸	جسدي در شعر ...
۱۰	چه مدت است ...
۱۱	عشق ...
۱۲	اقدام مستقیم
۱۳	عاشقانه صفر
۱۵	آن زن ...
۱۶	تا حل قطعی نان ...
۱۷	پیش از باران ...
۱۸	چرک نویس ها
۲۴	نیلوفر
۲۵	شب را ...
۲۶	رهگذری دیوار را ...
۲۷	کلاغی می گفت
۲۹	چلیک های شکسته
۳۴	ما، فقیر نیستیم ...
۳۵	و دیدم ...
۳۶	بازی پاک کن ها

صفحه	عنوان
------	-------

۳۸	: هوا ...
۳۹	می خواستم بگویم ...
۴۰	فیلم نامه
۴۲	پوکه های انسانی
۴۵	پدرانم ...
۴۶	هایکو !!
۴۷	شکست روایت
۴۹	پرسیدم ...
۵۰	سال ها می گریخت ...
۵۱	کابوس
۵۳	نامه
۵۶	رهنمود
۵۷	شستش را ...
۵۸	از غزل های سپید سلیمان
۶۱	ممکن است ...

جیر جیر کی می خواند:

تو که زلفش زلفش

چو لاله زار

جیر جیر. تو که زلفش

چو لاله زار

برای من اما

سی و دو حرف

کافی نیست. ■

در خیابان‌های خلوت
باران که می‌بارد
تنها، شاعران و دیوانگان
به قدم زدن‌های جدی می‌پردازند. ■

کودک

پرهای پرنده را

کنار خیابان دید

پدر جوابش داد:

- او را گربه خورده است.

چند قدم پایین‌تر

به لاشهٔ گربه رسیدند

پدر به فکر فرو رفت

کودک جوابش داد:

- او را پرنده خورده است. ■

جسدى در شعر

۱-

می چرخد

پره‌های پتکه خاموش در باد

مردی وارد می‌شود

: 'آن مرد

تفنگ دارد'

کودکی در حیات درس می‌خواند

مرد

لوله هفت تیر را

روی شقیقه اش می گذارد
با صدای بلند به خودش فرمان ایست می دهد
و شلیک می کند

: می میرد؟

اینجا نه

کور مال

می رود

روی شماره ۲

آنجا

می میرد.

-۲

چه مدت است که اشیا
به حرف‌های ما گوش می‌دهند
و به جدی‌ترین آنها
می‌خندند؟ ■

عشق

شانه‌هایی بود
که بر آن ایستادم
و دختر همسایه را بوسیدم

مادرم را می‌گویم. ■

اقدام مستقیم

به خانه بر می گشت
چهل سال به خانه بر می گشت
پیش خود اندیشید:
'باید کاری کرد'

کوچه را پایید
کیفش را بر زمین کوبید
و از درخت بالا رفت. ■

عشقه بیهوش

عشقه

عشقه

عشقه و احوال

عشقه و احوال

عشقه و احوال

عشقه و احوال

عاشقانه صفر

عشقه

عشقه

عشقه

عشقه

عشقه

عشقه

عشقه

عشقه

جدول

جنگ

والدین

پیش فروش

گزارش یونیسف

بستنی

مهر جویی

مزایده

آخرین فرصت

فوری

...

روزنامه‌ای خیس

لگدمالِ گام‌هایی تند

که بی چتر

به خانه گریختند:

برنامه

اعتلا

فرصت طلب

بحران

انشعاب

خیانت

انهدام

جمع بندی

...

آه آناهیتا

چه ظالمانه

همه چیز در هم می‌ریزد

و ناگهان

چهره‌ای شفاف

به ابهام می‌گراید.

آن زن

که در کوهستان‌های آریاکرته* قلمرو مرا زان لپت

مرا روی سنگ زایید

بر دیوارِ غار تنهایی‌ام

خورشیدی را نقاشی کرد

که هنوز

آفتابگردان‌های مرا می‌گرداند. ■

* آریاکرته محل سکونت اقوام آریایی پیش از آمدن به فلات ایران

تا حلِ قطعیِ نان

تنها دو پله باقی بود

و رویِ آخرین پله

ساقه‌نسترنی خم شده بود

همانجا

■ خوابیدم.

پیش از باران
کلاهی داشت
که خرگوش هایش را
در آن پنهان می کرد

- می گویند در کتاب هایش

رازی پنهان بود.

با اولین نشانه باران

کلاهش را به سر گذاشت و غیش زد

و تو خوب می دانی

که در این

هیچ رازی پنهان نیست. ■

چرک‌نویس‌ها

گاهی

سرت را بیرون می‌آوری

از سکوت، تنهایی

و چشم می‌دوزی

بر رد پای پراکنده

در شعرهای خط خورده:

۱-

چوپانِ گم شده گفت:

باید آنجا باشد، پشتِ آن تپه

و با چوبدستی‌اش

روی باد

راهی کشید

۲- ای نوشتی و اما؟

در آغاز

نام‌ها

یکی یکی اشیا را

تصرف می‌کردند

و هر نام

آوایی بود که شکلِ حرف‌هایش را نمی‌شناخت:

اشاره‌ای بی واسطه به اشیا

بعد

تو با مداد نوشتی

آن مرد در باران آمد

و با همین حرف‌های ساده

به دنیایی پا گذاشتی که ...

۳-

دیروز در خبرها آمده بود

آنها بر می‌گردند

بله!

در خبرها آمده بود:

ما دوباره بر می‌گردیم

تقصیر کیست که پُستِ مُدرن‌ها

خیلی زود

تاریخ را تمام کرده اند؟

-3

تیپه در باران گم شد

وما

ردپاهامان را

زیر چترِ ان رشیدانہ ہستی و راقم نے اپنے روحِ آ

پنهان کردیم

- 4

ابراہیم را می شناسی؟

٥٠ :

مے دانے، یہ کجا رفت؟

٢٤٠

نمونه دانه از کجا آمده؟

43

10

-5-

گفتے، دنیا

با همدین حرف‌های ساده آغاز می‌شود؟

حالا فرض میکنیم

آب را می نوشتی بابا -
آنوقت بی گمان

آب را در آغوش می گرفتی و
بابا را می نوشیدی.

و خُب اما

تصور اشیایی مجرد

با حروفی محض

نشانه مرگ است.

-۷

چوپان گمشده گفت:

باید آنجا باشد پشت آن جنگل

و با چوبدستی شکسته اش

روی باد

راهی کشید.

اما راه ...

-۸

فکر می کنی

حسابت را

با خیام پاک کرده ای

او اگر

چیزهایی را که تو می دانی می دانست

Communist می شد

می روی و بر می گردی

و با لبخندی خیس

او را در آغوش می گیری

۹-

به گذشته بر می گردی

همه چیزها

پر از خستگی ست

که انسان

آن را

بیان نتواند کرد.*

حس می کنی

پشت این کلمه ها رودی جاری ست

که خستگی را

از پادشاهی در اورشلیم

با تو پیوند می دهد.

* عهد عتیق، کتاب جامعه، باب اول

۱۰-

جنگل

در توفان ناپدید شد

چوپان و چشم‌انداز.

ما

روی رپاها مان

خوابیدیم.

۱۱-

اکنون

در راه طی شده

تنها باد می‌چرخد. ■

نیلوفر

ممکن نبود

رویدن بر دریا

بر مرداب رویدم. ■

شب را می گفت: ای شب که کمال را به این رخ می بخش

سکوتی نیست

ماه

با کفش های نظامی می گذرد

و شاعر

به صلح می اندیشد. ■

رهگذری دیوار را بالا کشید و گفت:

مقاومت کنید، مقاومت!

همه چیز درست خواهد شد

و قهقهه سر داد

مرد

سراسیمه به کوچه دوید

گربه‌ای آنجا می‌پلکید

آیا او شیطان بود؟ ■

تضرعاً نأشعب

نأشعب نأشعب

أشعب نأشعب

نأشعب نأشعب نأشعب

نأشعب نأشعب نأشعب

نأشعب نأشعب نأشعب

کلاغی می گفت

تضرعاً نأشعب

نأشعب نأشعب نأشعب

: خبر چین های خورشید

به رشد سریع درخت

مشکوک می شوند

و زیر نظر می گیرند

میزان مصرف نور را

در برگ هایش

بعد معلوم می شود

که آن درخت

از بدو رویش خود

تاریکی مصرف کرده است

- اینگونه بوده است

که به او نور می تابانند

حتی در روز

بعد آن درخت

یاد می گیرد

چگونه نور را

به تاریکی بدل سازد

و رشد می کند 'مخفی'

دوباره خبر چین ها ...

- اینگونه بوده است

که به او تاریکی می تابانند

حتی در شب.

دوباره آن درخت

دوباره خبر چین ها

دوباره ...

- اینگونه بوده است

دلیل حضور تبر

در انتهای خبر. ■

چلیک‌های شکسته

شیرین شتاب کن
تا انتهای این ماراتن
راهی نمانده است

شیرین
بسیار سخت است
دویدن و دیدن
دویدن و بوسیدن
و مرگ را

در مسافتی طولانی
دست به دست گرداندن
من اما

بدهکارم

به خاک و هوا

به آب و درخت

به سیاره‌ای که آن را سنگین کرده‌ام

به دست‌هایی که خوشبختی را

روی آخرین برگ شناسنامه‌ام

تصویر می‌کنند

به اسب‌های رها شده در طوفان

و بارانی که اکنون در کوچه می‌بارد

شیرین ...

شیرین من سیصد قرن بدهکاری را

یکجا بالا آورده‌ام

اما خیالت تخت

همه را خواهم پرداخت

چون هنوز می‌درخشد

آخرین نشانه من

بر روی لب‌هایم

می‌خواستی چه باشد؟

لابد سبیل است این

ته مانده یک تاریخ

- دلسینا

دلسینا

من خاکستر کتاب‌ها و استخوان مردگانم را
با خود آورده‌ام.

شیرین

یک شب در حال دویدن

کولی دوره گردی از من پرسید:

این چیست کنج لب‌هایت؟

گفتم می‌خواستی چه باشد؟

لابد نی لبک است این

گلوی یک تاریخ

خندید و گفت

چه تاریخ کوچکی!

و من با اندوه

نی لبکم را نواختم

از هفت سوراخ هفت بندش

فوران نور بیرون زد

: لیزر؟

نه!

فوران نیلی اندوه

و او با شرمساری

راهش را گرفت و رفت

چه فکر کرده‌ای شیرین؟
مگر می‌گذارم که تو چون کولی‌ها
در اطراف دهکدهٔ جهانی بچرخ
با نی لبکی بر لب

- دل‌سینا

دل‌سینا

دوباره خون من غلیظ شده است
و خروسخوان خواهم زد
به قلب ربات‌ها و کامپیوترها

شیرین

سروانتس را

در اجتماع سبزه‌ها دیده‌اند
می‌گویند گفته است
این راکتورهای اتمی اصلاً شبیه آسیاب‌های بادی نیست
می‌بینی چگونه پای می‌کوبند
روی چلیک‌های شکسته؟!

- سانچو

سانچو

من يه تيکه ابر لازم دارم
يه تيکه ابر پسامدرن
واسه شستن اين همه ردپا

شيرين

شتاب کن

تا گورستان راهی نمانده است
شتاب کن
اينجا مجال توقف نيست.

شيرين

جوانه های اميد

بی سپر می رویند

و من از داس های فلسفه می ترسم. ■

ما فقیر نیستیم

فقط بچه‌ها مان را

به اندازه لباس‌های زمستانی پارسال

کوچک کرده‌ایم. ■

و دیدم

که دنیای زنی تنها

چمدانی بود پر از تصور دنیا:

حوله‌ای که عکسِ گربه داشت، شیشه‌ی خالی عطر

خودنویس، عینک شکسته، شانه و سنجاق سر،

چند متر پارچه ...

او آرزوی شستن جوراب‌های مردی را داشت

که هیچ وقت نیامده بود

آرزوی شستن ظرف‌هایی را داشت

که مرد نیامده در آن غذا خورده باشد

...

اما هیچ وقت

زنی را ندیدم

که برای تنهایی یک مرد

شعر گفته باشد. ■

بازی پاک کن ها

موضوع: پاک کردن

پاک کن های ناپاک

با پاک کن

امری: پاک کنید

پاک کن های ناپاک را

با پاک کن

خبری: پاک می کنیم

پاک کن های ناپاک را

با پاک کن

مسکو، سال ۱۹۱۷

پاک می کنیم

پاک‌کن‌های ناپاک را

با پاک‌کن

آلمان، سال ۱۹۳۹

پاک می‌کنیم

پاک‌کن‌های نا پاک را

با پاک‌کن

خلیج فارس، سال ۱۹۹۴

پاک می‌کنیم

پاک‌کن‌های نا پاک را

با پاک‌کن.

این بازی

تا پاک شدن پاک‌کن‌ها

ادامه می‌یابد. ■

: هوا

: بله هوا

: نسیم!

: بله نسیم!!

: عشق!!

: آه، بله عشق!!!

: سینه خیز!!!

: بله سینه خیز!!!!

: چند لحظه سکوت

: بله چند لحظه سکوت

- سومی که تا این لحظه ساکت مانده بود

به فکر فرو رفت. ■

می‌خواستم بگویم دوستت دارم

که آنها آمدند

مثل

سکسکه‌ای

در میان یک آواز. ■

فیلم نامه

نما: عمومی

موزیک آزاد

یک -

: برو به درک.

مرد ساکش را بر می دارد و می رود

دو -

همه خیابان ها به شب می رسند.

سه -

زنی از لای در

کوچه را می‌پاید

کودکی می‌پرسد: اگه نیومد چی؟

چهار -

ماشین‌ها سراسیمه به کوچه می‌ریزند:

بوق بوق

عروس برون... عروس...

پنج -

کودک به کوچه می‌گریزد

زن زیر لب می‌نالد:

گه تو این زندگی

و در را می‌بندد. ■

پوکه‌های انسانی

پدر خوانده‌ای در ایتالیا
به یک قلب خوب نیازمند است
کابویی در آمریکا
به یک جفت کلیه
و شیخی در امارات
به کودکی بی دندان

- زاپاتیست‌ها می‌روند اکتاویو
زاپاتیست‌ها می‌روند
همانگونه که سرخ‌ها رفتند
یا شاید هم
گورشان را گم کردند -

رفیق علی آف

... می‌گوید: نه، نه

عینک آفتابیش را می‌زند

... می‌گوید: نه، نه

یقه بارانیش را بالا می‌کشد

... می‌گوید: نه، نه

و در خیابان‌های مسکو

... می‌گوید: نه، نه

به شکار بچه‌ها می‌پردازد

... می‌گوید: نه، نه

اما

... می‌گوید: نه، نه

در خیابان‌های دهلی

... می‌گوید: نه، نه

که خرید و فروش آزاد است

... می‌گوید: نه، نه

مهاراجه سینگ

... می‌گوید: نه، نه

با ذره بین

... می‌گوید: نه، نه

جنس‌ها را انتخاب می‌کند

... می‌گوید: نه، نه

خوشگل‌ها یک روپیه گران‌ترند

... می‌گوید: نه، نه

... می‌گوید: نه، نه

- زاپاتیست‌ها می‌روند اکتاویو

... می‌گوید: نه، نه

زاپاتیست‌ها می‌روند

... می‌گوید: نه، نه

همانگونه که سرخ‌ها رفتند

... می‌گوید: نه، نه

یا شاید هم

... می‌گوید: نه، نه

گورشان را گم کردند -

... می‌گوید: نه، نه

مالدینی در بار انداز

جنس‌ها را تحویل می‌گیرد:

پنچرها: برمه.....

دست‌اول‌ها: میلان و امارات و شیکاگو

در امارات

پوکه‌ها را به دریا می‌ریزند

در شیکاگو

به خیابان‌ها.

گروه‌بان اسمیت

به پوکه‌ها می‌گوید: حشرات کثیف

گروه‌بان اسمیت

عاشق شکار حشرات کثیف است.

- زاپاتیست‌ها می‌روند اکتاویو

زاپاتیست‌ها می‌روند

همانگونه که سرخ‌ها رفتند

یا شاید هم گورشان را گم کردند. ■

- !! عجیبه -

پدرانم

آوازی خوش داشته‌اند

در من اما

روباهی می‌زید

که پنیر به متقارم می‌گذارد. ■

- هایکو!! -

تکه نانی خشک

سرباز

گم شده

■ شطرنج.

منه که به به شکست و غم

منه که به به شکست و غم

منه که به به شکست و غم

منه که به به شکست و غم

منه که به به شکست و غم

منه که به به شکست و غم

شکستِ روایت

شکستِ روایت

شکستِ روایت

شکستِ روایت

مرد نتیجه گرفت: بیهوده زنده ایم

زن آهی کشید و گفت:

کاش کسی چیزی می نوشت

ما آن را می خواندیم

و خودکشی می کردیم.

مرد: نه عشق من

هنوز دوست دارم

چونکه مجبورم

زن: چونکه مجبوریم

هر دو می خندند

و بعد که سکوت برمی‌گردد
دوباره مرد به فکر فرو می‌رود
زن: بهتر بود همین جا تمامش می‌کردیم
و اسمش را می‌گذاشتیم شکستِ روایت
مرد: دیگران این کار را کرده‌اند

شما گیج شده‌اید و حس می‌کنید ...

مرد: قصد من از شروع این بازی

زن: قصد ما

مرد: قصد ما از شروع این بازی ... ■

پرسیدم محیط امن کجاست؟
بلندترین پرتگاه زمین را
نشانم داد

نشسته بود

کنار

سنگ‌های

سیاسی . ■

سال ها می گریخت
سایه ها به دنبالش بودند
عاقبت روزی ایستاد
و سایه ها به او رسیدند
با دقت در او نگریستند
و بی اعتنا از او گذشتند

او نیز

نقابش را جابجا کرد و

راه افتاد. ■

لنصری و زهر آید دنیا از

خنده

بیلعلی از راه

لاله

روشنی در دوزخ

بدره آید از شهاب

کابوس

سایه در باران

سایه از شهاب

خنده از شهاب

خنده از شهاب

بعد از قبول بی عشقی

خنده

کابوس عاشق شدن

تا مدتی دراز

خوابش را می آشفست:

از خواب می پرید

همه چیز را امتحان می کرد

و با یقین به اینکه

بی عشقی اش

قطعی ترین واقعیت موجود است

دوباره می خوابید.

تا اینکه به آرامی و بی صدا

مرگ

او را بلعید

حالا

کابوس زندگی

خوابش را می آشوبد

از خواب می پرد

چشم هایش را می مالد

خودش را امتحان می کند

و با یقین به اینکه

مرگش

قطعی ترین واقعیت موجود است

دوباره می خوابد. ■

نامه

نوشته بودی بیا آلمان

من فکر می‌کنم دیر شده باشد

مادر که از آنجا برگشت می‌گفت

پلیس‌ها

فقط مراقب درخت‌ها بودند

و هیچ کس بی دلیل بوق نمی‌زد

او مقداری خاک با خود آورده

و هنوز هم فکر می‌کند

دیوار برلن

به اندازه دیوار باغ مصلی بوده

او تأکید می‌کند

هر دیواری که انسان می‌سازد

مقدس است

دیوارها

انسان‌ها را می‌پوشانند

انسان‌ها پشت همین دیوارها

بچه می‌زایند

بچه‌هایی که با دیوار به دنیا می‌آیند

با دیوار

بزرگ می‌شوند

و دیوار می‌میرند

او فکر می‌کند

وقتی همه جا تاریک است

برداشتن هیچ دیواری

روشنی نمی‌سازد.

تنهاست، هیچ کس اینجا نیست

این اواخر مدام راه می‌رود

و از خودش می‌پرسد چرا دیر کرده است

او و هم سن و سال‌هایش

همیشه در مراسم تدفین دیگران

حدس می‌زنند نفر بعد چه کسی ممکن است باشد

نوشته بودی دلت می‌خواهد بهار اینجا باشی
جای تو خالی

اردیبهشت رفته بودیم کرمان
آن آبشار را به خاطر می‌آوری؟
همانجا که آب را به زور تلمبه

روی کوه می‌بردند و از آن بالا، پایین می‌ریختند
همان آبشاری

که بعدها فهمیدیم

چقدر به زندگی ما شباهت دارد

و هر روز زندگی که تا زانوهایش می‌شاپد و می‌جوشد

- ما هر روز

در شهر راه می‌رویم

و چیزی را به زور جا بجا می‌کنیم -

و همه چیز سخت شده است

و دست هامان

از هیچ چیز عبور نمی‌کند

- چرا هیچ کس قاطعانه به بازی بودن بازی اقرار نمی‌کند؟

■

ره نمود!!

جدی باش

و نگذار پیش از آنکه بمیری

کرکس‌ها بر جنازات بنشینند

برخیز

و از خود سرابی بیرون بیاور

راه را بگیر و برو

گاهی

امتداد سراب

به رودخانه می‌رسد. ■

شستش را

حواله کرد

به نجات غریق

و غرق شد در رؤیایی که تا زانوهایش نمی‌رسید

جسدش را که از شعر بیرون کشیدند

هنوز

می‌خندید. ■

از غزل‌های سپید سلیمان

اکنون تو تشنه‌ای محبوب من

اکنون تو تشنه‌ای

و لبانی سوخته‌داری

سوخته از عطشی بی پایان

- گسترده می‌شود

زیر لب‌هایم

سرخ‌ی شرم

بر پوست گونه‌هایت.

اما

هوای شبی بارانی

به هوای شبی بارانی می ماند
و سرخی اناری سوخته
به سرخی اناری سوخته

مشهد از

اکنون تو زیبایی محبوب من

اکنون تو زیبایی

به زیبایی انسانی مادینه

لنا

در آن هنگام

شما را از یاد من

که ظرف می شوید

شما را از یاد من

لباس می دوزد

شما را از یاد من

از کارخانه برمی گردد

شما را از یاد من

بچه می زاید

پیر می شود

و موهایش را رنگ می کند

تا به دیگران بفهماند

- ما

زیباتر از شما

تلف شده ایم.

اکنون تو خسته ای محبوب من

اکنون تو خسته ای

و پیکری کوفته داری

کوفته از دويدنی بی پایان

عطر عرق

- گسترده می شود

در آغوشم

عطر عرق

از چاک گریبان

عطر عرق

اما

خرام غزالی در دشت

به خرام غزالی در دشت می ماند

و بوی محبوبه ای در شب

به بوی محبوبه ای در شب. ■

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

عطر عرق

ممکن است در این سپیده مشکوک
خروس‌ها نقطه چین خوانده باشند
و سکوت
نزدیک‌تر آمده باشد

ممکن است تمام نشانه‌ها
در راه دهکده، گم شده باشند
و خوشبختی
دورتر رفته باشد

با این همه

ما

هنوز هم

حرف داریم. ■

